

سلطان محمد میرزا «سیف الدوله»

سلطان محمد میرزای سیف الدوله از پسران مرحوم فتحعلی شاه قاجار می باشد .
مادر او طالس خانم اصفهانی (تاج الدوله) از گرجی زادگان دوره صفوی ، از زنهای
سوگلی و محترم و محبوب آن پادشاه است .

تاج الدوله از فتحعلی شاه شش فرزند آورده سه پسر و سه دختر (مجمع الفصحا :
هشت فرزند) ، پسران وی : سلطان محمد میرزا سیف الدوله ، فرخ سیر میرزا نیر الدوله
و سلطان احمد میرزا عضد الدوله می باشند که این آخری نویسنده «تاریخ عضدی» است .
از سه دختر او یکی خورشید کلاه خانم شمس الدوله است که تفصیل ازدواج او با علی محمد
خان نظام الدوله پسر امین الدوله صدراعظم وقت در کتاب تاریخ عضدی با نهایت لطف
و شیرینی بیان شده است .

سلطان محمد میرزا سیف الدوله روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاول سال ۱۲۲۸ هجری
در طهران متولد شده - در سال ۱۲۴۰ که فتحعلی شاه باصفهان مسافرت کرد ، از فرمان
فرمای اصفهان عبدالله خان امین الدوله پنجاه هزار تومان برسم پیشکش خواست ، و چون
امین الدوله از تقدیم این مبلغ امتناع ورزید فرمانداری اصفهان را به فرزند خود سیف-
الدوله که در این هنگام دوازده ساله بود سپرد و بوسفهان گرجی را که از رجال معتبر دربار
بود پیشکاری او منصوب داشت .

صاحب مجمع الفصحا می نویسد : «سیف الدوله مدت ده سال در اصفهان بتحصیل
پرداخت و بدانشمندان و فضیلتی آن شهر مانند حاج محمد حسن نائینی و حاج سید محمد تقی
کاشی و حاج زین العابدین شیروانی و ملا کریمعلی اصفهانی و دیگر علما معاشرت و مصاحبت
داشت و جامع کمالات صوری و معنوی گردید»

در سال ۱۲۵۰ که فتحعلی شاه دیگر بار باصفهان رفت بمنزل سیف الدوله که همچنان
حکومت اصفهان داشت فرود آمد ، و هم از سرای او پسرانی جاودانی شرافت (پنجشنبه
وزدهم جمادی الثانی) ، اما از آن پس که محمد شاه سلطنت رسید حاج میرزا آقاسی
شخص اول مملکت ، چون با سیف الدوله بی مهور از فرمانروائی وی در اصفهان ناخشنود
بود خسروخان گرجی را مأموریت داد که باصفهان رود و سیف الدوله را چون مغضوبان
بظهران کسبیل دارد و خسروخان نیز این مأموریت را بدسورودلخواه حاجی انجام داد .
(شوال ۱۳۵۰)

سیف الدوله پس از ورود بظهران چندی در منزل مادر خود تاج الدوله ماند و با
اینکه در زمان محمد شاه بهرات رفت و منصب میرپنجگی یافت هیچوقت خدمتی
وی رجوع شد . پس با استعجاز از شاه عراق عرب مسافرت کرد و چندی در بغداد زیسته
بظهران بازگشت .

چنانکه مرحوم هدایت می نویسد ، دیگر بار هم یعنی در سال ۱۲۷۹ از راه گیلان
و شیروان باسلامبول و اسکندریه و مصر و مکه معظمه رفته پس از مسافرت شامات و حمص

و حلب و دیار بکر و موصل بیفداد مراحت کرده و بعد از سالی توفیق بزارت مشهد مقدس رفته و چون بطهران باز گشته متوقف و معتکف شده است .
از تاریخ زندگانی سیف الدوله بیش ازین برنویسنده این سطور معلوم نشد آنچه مسلم است اینکه پس از حکومت اصفهان دیگر خدمتی بسوی رجوع نکرده اند و او را فرزندی هم نیامده است .

سیف الدوله مردی دانش دوست و ادب پرور و شاعری شیرین سخن و خوش مشرب و متدینی با عقیدت و درویش صفت بوده است چنانکه هیچ يك از فرزندان فتحعلی شاه پایه و مایه ادبی او را نداشته اند .

این شاهزاده شاعر «سلطان تخلص میکرده» و در شعر و ادب و سیروسلوک شاگرد و پیرو «یغما» شاعر معروف است . چنانکه در دیوان خود مکرر از او نام برده و ارادت و خلوص خویش را بوی باز نموده است . با فرزندان یغما نیز مخصوصاً با اسمعیل هنر کمال دوستی و آمیزش را داشته و دیوان کامل خود را که در سال ۱۲۷۱ بخط خود نوشته به یادگار به هنر داده است با تقدیم این عنوان : « هو الله تعالی برسم یادگاری بجناب استاد... هنر سپرده شد مال ... ایشان است فی... شهر ذیحجه الحرام ۱۲۷۸ - سیف الدوله ». کلیات سیف الدوله (همان که مرحوم اسمعیل هنر داده و اکنون در تصرف بنده است) چنانکه خود تنظیم کرده مشتمل است بر دو دفتر :

دفتر «باقری» یا هجویات . که در حدود چهار هزار بیت است بسبک «احمدی» و «قصایه» یغما. (از نامه های یغما و از مقایسه اشعار و از قراین دیگر - و واضح و مسلم است که بسیاری از هجویات سیف الدوله در دیوان یغما و بنام او چاپ شده) .

دفتر «سلطانی» - مشتمل است بر غزلیات و ترجعات و رباعیات و سیف الرسائل و زین الرسائل و نجات المتحیرین که اجمالاً در باره هر یک توضیح میدهد :

غزلیات سیف الدوله در حدود چهار هزار بیت است و نکته ای که درخور توجه می- باشد اینکه بسیاری از این غزلهارا مرحوم حاج محمد اسمعیل طهرانی از یغما دانسته و در کلیات یغما بچاپ رسانده و بنظر من این تخلیط از آنجا حاصل شده که بی تردید همه یا بیشتر غزلیات سیف الدوله و اشعار دیگر او را یغما اصلاح می فرموده است . در نسخه خطی یغما که نزد نگارنده است اسمعیل هنر این تخلیط را نمایانده و غزلهای سیف الدوله را جدا کرده است و همچنین مرحوم هدایت در مجمع الفصحا (جلد اول ص ۳۲) بعضی ازین غزلیات را نام برده . اگر وقتی بخواهند دیوان یغما یا سیف الدوله را بچاپ رسانند باید بدین موضوع توجه مخصوص فرمایند .

«زین الرسائل» رساله ایست بنثر، متضمن اخلاقیات و حکایاتی از مشاهدات مؤلف که خالی از لطف نیست و این رساله را بنام یکی از دوستان خود «زین العابدین» تألیف کرده است .

«وسيلة النجاة» نیز رساله ایست بنثر در احکام مذهبی که مخصوصاً طایفه شیعه در عراق و حجاز باید بدان کار کنند .

سیف الرسائل « مثنوی است ببحر خفیف بروزن لیلی و مجنون نظامی بالغ بر دو هزار بیت . در این مثنوی مؤلف بی مهری حاج میرزا آقاسی و مظالم خسروخان گرجی و انتقال از اصفهان بظهران ، و مسافرت بعراق عرب ، و عشق بازی های در بغداد و قضایای دیگر را بتفصیل بیان می کند ، و بنظر بنده این رساله از آثار دیگر سیف الدوله هم شیرین تر است و هم مفید تر . یکی از اصول این کتاب دروداع یا بیفماست هنگام مسافرت مؤلف بعراق عرب که قسمتی از آن را بعنوان نمونه انتخاب و یاد میکند :

دروداع با استاد خود « بیفما » گوید

<p>بیگانه به ز صد جهان خویش وز وی همه کار مردمی راست در کسوت کفر ، نفس ایمان جان و دلش از خلاف رسته نگرفته مگر بدوستی کام بی منت و مزد ، دانش آموز گامی بمخالفت نرفته در گفت و شنو گزیده کردار زشت و زیبا بس آزموده خساک ره جمله آفرینش نفس و دل و دست و دیده درویش مقلوب سلوک و ساز گاری جز بر ره مغفرت نپوید خرستند به نیستی و هستی بباید بیاس رزق مرهون نشینده ز کس خود آزمودم آسوده ز غیرو فارغ خویش بودیم حریف شادی و غم بیشی بمصالح خویشتن داد در مورد عیش فاش و پنهان بی چون و چرا مصاحبت باز زوبار خدای باد خوشنود دانتد هر آنچه دارم از اوست رخ گاهی و دیده ارغوان رنگ بگرفته تنم چو جان در آغوش وی رنگ بهار کامرانی از دوست هر آنچه خواهی آن باد</p>	<p>استاد جلیل دانش اندیش بیفما که سپهر مردمی هست درویش غنی ، گدای سلطان کام و لبش از گزاف بسته سپرده مگر بر راستی گاه بایشه و کسب روزی لندوز شامسی به شاجرت نخفته در داد و ستد ستوده هنجار دشنام و ثنا بسی شنوده بی دعوی هست و بود و بینش در خان مردم از کم و بیش مقهورد رنگ و بردباری جز از در راستی نگوید آزاده ز قید خود برستی گر خان بهشتی است اگر خون این یک دوست کنز او سروده از اول بیست تا چهل بیش سال و مه و هفته روز بسا هم هر گونه مرا مصالح اقتاد در معرض کارهای کیهان بی خبط و خطا مناصحت ساز بس گشته زبان من از او سود ابنای جهان زدشمن و دوست بیش آمد و چهرگان بر آژنگ از هستی و نیستی فراموش کای آب جمال ز نسد گانی تأیید خدات هممان باد</p>
---	--

هر چند که عین چشم و گوش
 لیک از در کیش نیکخواهی
 بر برای تورسته از چه و چند
 از هر که نه کفو توست بگریز
 با آنکه نترسد از خداوند
 کان را که نباشد از خدا بیم
 مگشای بکس ضمائر خویش
 در کوی کسان بیوی ارمان
 خود هستی اگر گرسنه یاسیر
 زان روی بنزد اهل ادراک
 تا نیست مجال آشتی تنگ
 از خوان کسان امید در بر
 تا هست ترا زبخته و خام
 کم جوی باین و آن توسل
 در شوی لب از گسارش می
 بر تاب رخ از بتافت ساده
 باین دو گهر که بی چه و چند
 دانم همه دانی از کم و بیش
 لیک از در حسن گفتگو هاست
 خاصه صنمان ساده دیدار
 از چیر زلف رشته رشته
 و سزده پسران مرز بغداد
 سیمین بدان سفید رویان
 هر لحظه بزلف خم گرفته
 ز نهار که دست و پا بره دار

جان و دل مغز و عقل و هوشی
 آسوده ز وصت تباهی
 رازی دوسه رانم از در بند:
 شکر بکبکست بر نیامیز
 بشکن پیمان؛ مجوی پیوند
 بر تو نشود از مهر تسلیم
 از غیر چنان مترس کز خویش
 آلوده مساز لب بفرمان
 از دخل عبار خراج خود گیر
 اسراف بتر بود ز امساک
 دانسا نکند تهیه جنگ
 و بر برک خورش نماند خون غور
 از خاص مکن دریغ و از عشاء
 بر فضل خدای کف تو کل
 جم را مسپار بنای در پی
 کاین بر بود از بطن بادیه
 در رشته کشیدم از در بند
 می تپمی از او قدم پس و پیش
 کاین مایه کام و آرزو هاست
 بی برده بهر نظر پدیدار
 دام دل دیو تا فرشته
 در بیکر آدمی بر بر زاد
 سیزه خطان سیاه مویان
 ملک عرب و عجم گرفته ...
 دین و دل خوشتن بگه دار

۱۱۳۳-۱۱۳۴

گفتم گه سری لطیف سفتی
 گر ماه بهر او نکوشم
 دیگر نسروم ره ملامت
 چون گوهر راز گشت سعه
 زان دست که کس ندید و نشود
 از ویله این جوان و آن پیر
 گفتی که به جفل از چپ و راست

بندی که مرا سزا است گفتم
 ورمهر از او نظر بیوشم
 دست من و دامن سلامت
 و اسرار نهفته بساز گفته
 گردیم بناله ساز بدرود
 و ز گریه آن ضعیف و این چیر
 هنگامه روز و او پسین خاست

چون داشت ز بی همی جدائی
 ای کاش نبود آشنائی!